

هری پاتر و فرزند نفرین شده

فرزند چتر
و

فرزند نفرین شده



سرشناسه: رولینگ، جی. کی.، ۱۹۶۵-م.

.Rowling, J. K

عنوان و نام پدیدآور: هری پاتر و فرزند نفرین شده / نویسنده: جی کی رولینگ، جک تاورن، جان تیفانی؛

مترجم: نیلوفر امن زاده، آرزو مقدس.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۲۸۸ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۷/۵ س.م.

شابک: ۶-۶۶۳-۲۷۴-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Harry Potter and the cursed child parts one and two

The Official script book of the original west end production, 2016

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۰م

موضوع: Children's stories, English -- 20th century

شناسه‌ی افزوده: تورن، جک / Thorne, Jack

شناسه‌ی افزوده: تیفانی، جان، ۱۹۷۱-م. / Tiffany, John

شناسه‌ی افزوده: امن زاده، نیلوفر، ۱۳۷۰، مترجم

شناسه‌ی افزوده: مقدس، آرزو، ۱۳۶۴، مترجم

رده‌بندی کنگره: پ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۹۵ ۹۵ PZV/

رده‌بندی دیوبی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۳۴۱۳۶۳

۷۲۸۰۰۰۱



انتشارات پرتقال

هری پاتر و فرزند نفرین شده

نویسنده: جی. کی. رولینگ - جک تاورن - جان تیفانی

مترجم: آرزو مقدس - نیلوفر امن زاده

دبیر مجموعه: میترا امیری لرگانی

ویراستار ادبی: محسن محمدیگی

ویراستار فنی: فرزاد مرادی

طراح یونیفرم جلد و گرافیک متن: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: سجاد قربانی - مینا فیضی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم

شابک: ۶-۶۶۳-۲۷۴-۶۲۲-۹۷۸

نوبت چاپ: بیست و سوم - ۱۴۰۲

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: ایماژ

قیمت: ۲۹۰۰۰۰ تومان



kids@porteghaal.com



www.porteghaal.com



۰۲۱-۶۳۵۶۴



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



پرده‌ی اول صحنه‌ی اول

ایستگاه راه‌آهن کینگزکراس

ایستگاه شلوغ و پرازدحام است؛ پر از مردمی که تلاش می‌کنند زودتر به مقصدشان برسند. در میان ازدحام جمعیت، دو قفس بزرگ روی دو چرخ‌دستی تلق تلق می‌کنند. دو پسر بچه، جیمز پاتر و البوس پاتر، چرخ‌دستی‌ها را اهل می‌دهند و مادرشان، جینی، هم پشت سر آن‌ها می‌آید. مردی سی‌وهفت‌ساله که دختری روی شانه‌هایش نشسته است هم در پی آن‌هاست؛ هری و دخترش لیلی!

بابا، باز داره می‌گه.

بس کن دیگه جیمز.

من فقط گفتم ممکنه بیفته توی اسلیدرین. خب واقعاً ممکنه، پس...
(پدرش چشم‌غره می‌رود.) خیلی خب.

(سرش را بلند کرده و به مادرش نگاه می‌کند.) قول می‌دی برام نامه بنویسی؟
اگه بخوای، هر روز برات نامه می‌نویسم.

نه؛ هر روز نه. جیمز می‌گه ماما بابای بیشتر بچه‌ها فقط ماهی‌یه
نامه برایشون می‌نویسن. نمی‌خوام مسخره...

ما پارسال هفته‌ای سه‌تا نامه برای برادرت می‌فرستادیم.
چی؟! جیمز!

البوس خشمگین و سرزنش‌آمیز به جیمز نگاه می‌کند.

البوس

هری

جیمز

البوس

جینی

البوس

هری

البوس

<p>خلاصه که به نفعته همه‌ی حرف‌های جیمز رو درباره‌ی هاگوارتز باور نکتنی. برادرت دوست داره سر به سرت بذاره. (نیشخندزنان) می‌شه لطفاً دیگه بریم؟ خواهش می‌کنم! البوس به پدر و سپس به مادرش نگاه می‌کند. اصلاً کاری نداره؛ فقط باید مستقیم بری طرف دیوار بین سکوه‌های تُو و ده و ازش رد بشی. هورا! هورا! مکت نکن و حواست باشه که از خوردن به دیوار نترسی. این خیلی مهمه. اگه نگرانی، بهتره بدوی طرف دیوار. من حاضرم.</p>	<p>جینی</p> <p>جیمز</p> <p>جینی</p> <p>لیلی</p> <p>هری</p> <p>البوس</p>
--	---

هری و لیلی دست‌هایشان را روی دسته‌ی چرخ‌دستی البوس می‌گذارند –
جینی چرخ‌دستی جیمز را می‌گیرد – و همه‌ی اعضای خانواده با هم به طرف
دیوار می‌دوند.





پرده‌ی اول صحنه‌ی دوم

سکوی نه و سه چهارم

بخار سفید و غلیظی که از قطار تندروی هاگوارتز خارج می‌شود، سرتاسر سکورا در بر گرفته است.

اینجا هم حسایی شلوغ است، اما به جای مردمی که کت وشلوارهای شیک و رسمی پوشیده و مشغول کارهای روزمره‌اند، پراز جادوگرانی است که ردای بلند به تن دارند و سعی می‌کنند بافرزندان دلبندشان خداحافظی کنند.

بالاخره رسیدیم.

وای!

این هم سکوی نه و سه چهارم.

پس کجان؟ نرسیده‌ان؟ نکنه اصلاً نیومده‌ان؟

هری به ران، هرمایینی و دخترشان، ژز، اشاره می‌کند و لیلی به طرف آن‌ها می‌دود.

دایی ران! دایی ران!

ران به طرف آن‌ها برمی‌گردد. لیلی به طرفش می‌دود، ران او را بلند می‌کند و در آغوش می‌گیرد.

به‌به! بهترین عضو خانواده‌ی پاتر!

حُقه‌ی جدید چی داری؟

البوس

لیلی

البوس

لیلی

ران

لیلی

- ران** اسم نفسِ دماغْ دزد با گواهی نامه‌ی رسمی خنزِرِ پنزِرهای خنده خیز و
سحراآمیز برادران ویزلی به گوشت خورده؟
- رُز** مامان! بابا باز داره حقه‌ی بی نمکش رو اجرا می‌کنه.
- هرماینی** تو می‌گی بی نمک، خودش می‌گه باشکوه، من می‌گم... یه چیزی بین
این دوتا.
- ران** وایستا ببینم. اول یه کم از این... هوا رو بخورم. بعدش فقط کافیه...
بیخشید اگه دهنم بوی سیر می‌ده...
- لیلی** ران صورت لیلی رافوت می‌کند و لیلی نخودی می‌خندد.
دهنت بوی حریره می‌ده.
- ران** بینگ. بَنگ. بونگ. خانم جوان، آماده باش دیگه نتونی هیچ بویی
رو حس کنی...
- لیلی** ران دماغ دخترک را می‌کشد.
دماغم کو؟
- ران** اینجاست دیگه!
دستش خالی است. حقه‌ی خیلی بی نمکی ست و همه از بی نمکی اش
لذت می‌برند.
- لیلی** خیلی بامزه‌ای!
البوس باز همه دارن نگاهمون می‌کنن.
ران به خاطر منه! آخه خیلی معروفم. حقه‌هایی که با دماغ اجرا می‌کنم
خیلی باشکوه‌ان!
- هرماینی** آره واقعاً دیدنی‌ان!
هری راستی ماشینت رو راحت پارک کردی؟
- ران** آره بابا. هرماینی باورش نمی‌شد بتونم تو آزمون رانندگی ماگل‌ها قبول
باشم. فکر می‌کرد مجبور می‌شم روی افسر آزمون طلسم سردرگمی
بذارم.
- هرماینی** هیچ هم چنین فکری نکردم؛ من کاملاً بهت ایمان دارم.
رز من هم کاملاً ایمان دارم که افسر آزمون رو طلسم کرده.

<p>دهه! بابا...</p> <p>البوس ردای هری را می‌کشد. هری پایین را نگاه می‌کند. به نظرت... آگه واقعاً... آگه بیفتم توی اسیلدرین چی... خب ایرادش چیه؟ آخه اسیلدرین گروه ماره، گروه جادوی سیاه... نه گروه جادوگرهای شیردل. البوس سیوروس، ما اسم دوتا از مدیرهای هاگوارتز رو گذاشتیم روی تو که یکی شون از گروه اسیلدرین بود و به نظرم شجاع‌ترین مردی بود که به عمرم شناخته‌ام. ولی حالا آگه...</p> <p>خب آگه این قدر برات مهمه، این رو بدون که کلاه گروه‌بندی احساسات خودت رو هم در نظر می‌گیره. واقعاً؟ آره، برای من که این کار رو کرد.</p> <p>هری تا به حال به هیچ‌کس در این باره چیزی نگفته بود. خاطرات چند لحظه‌ای به ذهنش هجوم می‌آوردند. هاگوارتز ازت جادوگری عالی می‌سازه. باور کن هیچ چیز ترسناکی اونجا نیست. البته به جز تسترال‌ها. حواست به تسترال‌ها باشه. مگه اون‌ها نامرئی نیستن؟! به حرف‌های استادهاش گوش کن، نه به حرف‌های جیمز. یادت هم نره که حسابی خوش بگذرونی. حالا آگه می‌خوای از قطارت جا نمونی، بهتره سوار بشی... من تا ته ایستگاه دنبال قطار می‌دوم. ولی به راست برگرد لیلی. رُز، یادت باشه سلام گرم ما رو به نویل برسونی. من که نمی‌تونم برم به استادام سلام گرم برسونم!</p>	<p>ران البوس</p> <p>هری البوس هری</p> <p>البوس هری</p> <p>البوس هری</p> <p>جیمز البوس هری</p> <p>لیلی جینی هرماینی رز</p>
--	---

رز از صحنه خارج و سوار قطار می‌شود. البوس برمی‌گردد، برای آخرین بار
هری و جینی را بغل می‌کند و دنبال رز می‌رود.
خب دیگه، خداحافظ.

البوس

البوس سوار قطار می‌شود. هرمانی، جینی، ران و هری ایستاده‌اند و به
قطار نگاه می‌کنند؛ صدای سوت در سکو می‌پیچد.
چیزی شون که نمی‌شه، نه؟
هاگوارتز خیلی بزرگه.

جینی

هرمانی

ران

هری

هرمانی

بزرگ؛ باشکوه؛ پراز غذا؛ حاضرم داروندارم رو بدم که دوباره برگردم اونجا.
خیلی عجیبه که آل نگران بود بیفته توی اسلیدرین.
این که چیزی نیست. رز نگران اینه که سال اول می‌تونه رکورد بیشترین
امتیاز کوییدیچ رو بشکنه یا سال دوم و اینکه چند سال زودتر از بقیه
می‌تونه توی آزمون سطح ابتدایی سحرورزی شرکت کنه.

ران

واقعاً معلوم نیست بلندپروازی این دختر به کی رفته!

جینی

هری، نظر تو درباره‌ی این که آل بیفته توی...

ران

می‌دونی چیه جین؟ ما همیشه فکر می‌کردیم ممکنه تو بیفتی توی
اسلیدرین.

جینی

چی؟

ران

راست می‌گم. فرد و جرج شرط بسته بودن.

هرمانی

می‌شه بریم؟ مردم باز دارن نگاهمون می‌کنن.

جینی

هروقت شما سه‌تا با هم باشین، مردم نگاهتون می‌کنن. با هم نباشین
هم نگاهتون می‌کنن. کلاً همیشه همه نگاهتون می‌کنن.

چهار نفری از صحنه خارج می‌شوند. جینی جلوی هری را می‌گیرد.

جینی

هری... چیزی ش که نمی‌شه، نه؟

هری

معلومه که نه.





پرده‌ی اول صحنه‌ی سوم

قطار تندروی هاگوارتز

البوس و رز در راهروی قطار پیش می‌روند.
ساحره‌ی خوراکی فروش که چرخ‌دستی‌اش را اهل می‌دهد، به طرفشان
می‌آید.

ساحره‌ی خوراکی فروش خوراکی نمی‌خواین بچه‌ها؟ پیراشکی کدوتنبل؟ قورباغه‌شکل‌تی؟
کیک دیگی؟

رز (متوجه نگاه پرعلاقه‌ی البوس به قورباغه‌شکل‌تی‌ها می‌شود.) ال، باید
حواسمون جمع باشه.

البوس به چی؟
رز باید حواسمون باشه کی رو برای دوستی انتخاب می‌کنیم. مامان بابای
من توی قطار سال اول با بابای تو آشنا شدن...

البوس یعنی باید الان تصمیم بگیریم که می‌خوایم تا آخر عمرمون باکی دوست
باشیم؟ چه ترسناک!

رز اتفاقاً خیلی هم هیجان‌انگیزه. من گرنجر-ویزلی‌ام. تو هم که پاتری.
همه دلشون می‌خواد باهامون دوست باشن و ما می‌تونیم هرکسی
رو که دلمون خواست انتخاب کنیم.

البوس خب حالا باید چه جوری تصمیم بگیریم که توی کدوم کویه بریم؟
رز به همه‌شون امتیاز می‌دیم و بعد تصمیم می‌گیریم.

البوس یکی از درها را باز می‌کند و پسری با موهای بور را می‌بیند که تنها در کوچه‌ای خالی نشسته است: اسکوریپوس. البوس لبخند می‌زند. اسکوریپوس هم به او لبخند می‌زند.

سلام. این کوچه...

خالیه. فقط منم.

آخ جون، پس می‌شه ما... بیایم تو... فقط چند دقیقه... آگه اشکالی نداره.

اشکالی نداره. سلام.

البوس... ال... من... اسمم البوسه...

سلام، اسکوریپوس. منظورم اینه که اسم من هم اسکوریپوسه. تو البوسی. من اسکوریپوسم و تو هم...

چهره‌ی رز لحظه به لحظه بی‌احساس تر می‌شود.

من رز هستم.

سلام رز. ویزی ویزی ویزی می‌خوری؟

نه، ممنون. تازه صبحونه خورده‌ام.

شوک شکلاتی، شیطونک فلفلی و لیسه‌ژله‌ای هم دارم. مامانم همیشه می‌گه (شروع می‌کند به آواز خواندن.) «با شیرینی می‌شه راحت دوست پیدا کرد.» (متوجه می‌شود آواز خواندن کار اشتباهی بوده.) البته احتمالاً اشتباه می‌کنه.

من یه کم برمی‌دارم... مامان من اجازه نمی‌ده شیرینی بخورم. به نظرت اول از کدوم بخورم؟

رز دور از چشم اسکوریپوس به البوس سُلْمَه می‌زند.

خب معلومه! به نظر من شیطونک فلفلی سلطان همه‌ی شیرینی‌هاست. یه جور آب نبات نعناییه که باعث می‌شه از گوش‌های آدم دود بزنه بیرون.

آخ جون، پس من هم همین رو... (رز دوباره با آرنجش می‌زند به البوس.) رز: می‌شه این قدر من رو نرنی؟

من نزدمت.

البوس

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

رز

اسکوریپوس

رز

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

البوس

رز

البوس

چرا زدی و خیلی هم دردم اوامد.

چهره‌ی اسکوریپوس غمگین می‌شود.

داره به خاطر من می‌زندت.

چی؟

خب من می‌دونم تو کی هستی، پس تو هم حق داری بدونی من کی ام.

منظورت چیه که می‌دونی من کی هستم؟

تو البوس پاتری. این رز گرنجر-ویزلیه. من هم اسکوریپوس ملفوی

هستم. مادر و پدرم آستوریا و دریکو ملفوی ان. مامان باباهامون...

زیاد از هم خوششون نمی‌اومد.

قضیه این قدرها هم ساده نیست. پدر و مادر تو مرگ خوارن!

(ناراحت از حرف رز) بابام بود... اما مامانم نبود.

رز رو برمی‌گرداند و اسکوریپوس دلیل این کار را می‌داند.

من از شایعه خبر دارم و می‌دونم که دروغه.

البوس به رز که معذب است و اسکوریپوس که درمانده شده نگاه می‌کند.

چه شایعه‌ای؟

اینکه پدر و مادر من بچه‌دار نمی‌شدن و پدر و پدریزرگم خیلی

دلشون می‌خواست به وارث قدرتمند داشته باشن تا نسل خاندان

ملفوی ادامه پیدا کنه و... از یه زمان برگردون استفاده کردن و مادرم

رو برگردوندن...

کجا برگردوندنش؟

البوس، شایعه اینه که ولدمورت پدرشه.

سکوتی و حشتناک و ناراحت‌کننده حکم فرما می‌شود.

احتمالاً دروغه بابا. آخه... تو که دماغ داری.

سنگینی فضا کمی کمتر می‌شود. اسکوریپوس می‌خندد و بادرماندگی خود

رامدیون البوس می‌داند.

تازه دماغم عین مال بابامه! دماغش، موهاش و اسمش رو به ارث

برده‌ام. البته نه که خیلی هم راضی باشم. منظورم اینه که... ما هم

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

رز

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

البوس

رز

اسکوریپوس

مشکلات پدر و پسری داریم. ولی خب روی هم رفته پسرِ ملفوی بودن
بهتر از اینه که پسر ارباب تاریکی باشی.

اسکورپیوس و البوس به هم نگاهی می‌کنند و انگار چیزی میانشان ردوبدل
می‌شود.

رز آره خب، گمونم بهتره ما یه جای دیگه بشینیم. راه بیفت البوس.

البوس حسابی به فکر فرورفته است.

البوس نه. (بدون نگاه کردن به رز) من همین جا می‌مونم. تو برو...

رز البوس، منتظرت نمی‌مونم ها!

البوس من هم نمی‌خوام منتظرم بمونی. همین جا می‌مونم.

رز نگاه کوتاهی به او می‌کند و از کویه خارج می‌شود.

رز خیلی خب!

اسکورپیوس و البوس می‌مانند و نگاهی نامطمئن به هم می‌اندازند.

ممنونم.

اسکورپیوس

نه، نه به خاطر تو نمودم که... به خاطر شیرینی هات نمودم.

البوس

خیلی دختر سخت گیریه.

اسکورپیوس

آره. شرمنده.

البوس

نه، خوشم اومد. دوست داری البوس صدات کنم یا ال؟

اسکورپیوس

اسکورپیوس می‌خندد و دو آب نبات می‌اندازد توی دهانش.

(کمی فکر می‌کند.) البوس.

البوس

(درحالی‌که از گوش هایش دود بیرون می‌زند.) متشکرم که به خاطر

اسکورپیوس

شیرینی هام موندی البوس!

(می‌خندد.) وای.

البوس





پرده‌ی اول صحنه‌ی چهارم

صحنه‌ی متغیر

حالا در دنیای نامعلومی پر از تغییرات زمانی هستیم. در این صحنه، همه چیز درباره‌ی جادوست.

در میان دنیاها‌ی گوناگونی سیر می‌کنیم و تغییرات خیلی سریع رخ می‌دهند. صحنه‌های خاص و مشخصی وجود ندارد و همه‌ی اتفاقات چندپاره‌اند و فقط گذر زمان را به تصویر می‌کشند.

ابتدا در هاگوارتز هستیم، در تالار بزرگ. همه در حال چرخیدن دور البوس هستند.

البوس پاتر.

یکی از پاترها هم دوره‌ی ماست.

موهاش به باباش رفته. موهاش درست عین باباشه.

پسر عمه‌ی منه. (همه به طرف رز برمی‌گردند.) من رز گرنجر-ویزلی‌ام. از آشنایی تون خوشوقتم.

کلاه گروه‌بندی میان دانش‌آموزان می‌چرخد و بچه‌ها تک‌تک به گروه‌هایشان می‌پرنند.

چیزی نمونده نوبت رز شود. رز حسابی نگران است و منتظر شنیدن سرنوشتش.

حدود چند قرنه

که کار من همینه

کافی‌ه تا این کلاه

روی سرت بشینه

پالی چَپَمَن

کارل جِنکینز

یان فردریکس

رز

کلاه گروه‌بندی

رو سر هر بچه‌ای
وقتی برم بشینم
تو سرشو می‌گردم
اندیشه شو می‌بینم

دیگه منو می‌شناسن
همه، چه نزدیک، چه دور
چون تو گروه بندی
شدم تو دنیا مشهور

تو خوشی و ناخوشی
تو سختی و آسونی
می‌گم در چه گروهی
مناسبه بمونی...
رز گرنجر-ویزلی.
کلاه راروی سر رز می‌گذارند.

گرفیندورا!

صدای تشویق گرفیندوری‌ها بلند می‌شود و رز به طرفشان می‌رود.

دامبلدور رو شکر!

رز

اسکورپیوس می‌دود و درحالی‌که کلاه گروه بندی به او خیره شده است.

جای رز را می‌گیرد.

اسکورپیوس ملفوی.

کلاه گروه بندی

کلاه راروی سر اسکورپیوس می‌گذارند.

اسلیدرین!

اسکورپیوس که کاملاً انتظار این اتفاق را داشته، در تأیید حرف کلاه سری

تکان می‌دهد و لبخند نصفه نیمه‌ای می‌زند. اسلیدرین‌ها تشویق می‌کنند.

و اسکورپیوس به آن‌ها می‌پیوندد.

خب اینکه معلوم بود.

پالی چپمن

کلاه گروه‌بندی

البوس سریع جلوی صحنه می‌آید.

البوس پاتر.

کلاه را روی سر البوس می‌گذارند... به نظر می‌رسد کلاه این بار به وقت بیشتری نیاز دارد... انگار حسابی گیج شده است.

اسلیدرین!

سکوت همه‌جا را فرامی‌گیرد.

سکوتی سنگین و نفس‌گیر.

سکوتی چنان سنگین که گویی ته‌نشین می‌شود، به خود می‌پیچد و آبستن ویرانی‌ست.

اسلیدرین؟

وای! یکی از پاترها افتاد توی اسلیدرین؟

البوس با تردید به اطرافش نگاه می‌کند، اسکوریپوس با خوشحالی لبخند می‌زند و صدایش می‌کند.

بیا اینجا پیش من!

(مات و مبهوت) آهان باشه.

ولی موهایش خیلی هم شبیه موهای باباش نیست.

البوس؟ حتماً به اشتباهی شده البوس. نباید این جور بشه.

ناگهان به کلاس پرواز مادام هوچ منتقل می‌شوند.

خب منتظر چی هستین؟ همه کنار جاروهاشون بایستن. یالا دیگه، زود باشین.

بچه‌ها با عجله کنار جاروهاشون می‌ایستند.

دستتون رو بالای دسته‌ی جارو بگیرین و بگین «بیا بالا!»

بیا بالا!

جاروهای رز و یان بالا می‌پرند و در دست‌هایشان قرار می‌گیرند.

هورا!

یالا دیگه، من واسه بچه‌های تنبل وقت ندارم. بگین «بیا بالا». با تمام وجود بگین «بیا بالا».

پالی چپمن

کریگ بوکر جونیور

اسکوریپوس

البوس

یان فردریکس

رز

مادام هوچ

بچه‌ها

رز و یان

مادام هوچ

(به جز رز و یان) بیا بالا!	بچه ها
همه‌ی جاروها، حتی جاروی اسکورپیوس، به پرواز درمی‌آیند. فقط جاروی البوس روی زمین باقی مانده است.	
(به جز رز، یان و البوس) آخ جون!	بچه ها
بیا بالا. بیا بالا. بیا بالا.	البوس
جارویش تکان نمی‌خورد. حتی یک میلی‌متر. البوس با درماندگی و ناپاوری به جارویش خیره می‌شود. صدای خنده‌ی هم‌کلاسی‌ها به گوش می‌رسد.	
یا ریش مرلین! چه خجالت‌آور! اصلاً به باباش نرفته، مگه نه؟	پالی چپمن
البوس پاتر، سحر بسته‌ی اسلیدرینی!	کارل جنکینز
خیلی خب بچه‌ها. وقت پروازه.	مادام هوچ
ناگهان هری کنار البوس ظاهر می‌شود و بخار کل صحنه را فرامی‌گیرد. به سکوی نه و سه‌چهارم برگشته‌ایم و زمان با بی‌رحمی گذشته است. البوس حالا یک سال بزرگ‌تر شده است. (هری هم یک سال پیرتر شده اما اثر گذر زمان بر او به اندازه‌ی البوس مشخص نیست.)	
خواهش می‌کنم بابا... می‌شه لطفاً... لطفاً به کم‌بیشتر از من فاصله‌بگیری؟	البوس
(خنده‌کنان) حالا دیگه سال دومی‌ها دوست ندارند کنار باباشون دیده بشن؟	هری
جادوگری که زیادی کنجکاو به نظر می‌رسد، دوروبرشان می‌پلکد.	
نه. مسئله‌ اینه که خب تو، تویی و... من هم منم و...	البوس
چیزی نیست که، مردم همیشه بهمون نگاه می‌کنن، خب؟ کارشون	هری
همینه. تازه به من نگاه می‌کنن نه تو.	
جادوگر کنجکاو چیزی را به سمت هری می‌آورد تا از او امضا بگیرد... هری	
امضا می‌کند.	
به هری پاتر و پسر بی‌عرضه‌ش نگاه می‌کنن.	البوس
منظورت چیه؟	هری
به هری پاتر و پسر اسلیدرینی‌ش نگاه می‌کنن.	البوس
جیمز درحالی‌که کیفش را حمل می‌کند، سریع از کنارشان رد می‌شود.	

جیمز بچه اسلیدرینی، تو اینجا لوس ترینی. بسه دیگه، یالا راه ییفت سوار قطار شو.

هری جیمز، لازم نیست این جوری حرف بزنی.

جیمز (که حالا خیلی از آن‌ها دور شده.) کریسمس می بینمت بابا.

هری بانگرانی به البوس نگاه می کند.

ال...

اسم من البوسه، نه ال.

بچه های مدرسه اذیتت می کنن؟ مشکلت اینه؟ شاید بهتر باشه سعی کنی چندتا دوست دیگه پیدا کنی... اگه ران و هرمانی نبودن، من نه تنها از هاگوارتز جون سالم به در نمی بردم، بلکه ممکن بود کلاً جونم رو از دست بدم.

ولی من به یه ران و هرمانی احتیاج ندارم. خودم... خودم یه دوست دارم، اسکوریوس. می دونم که تو ازش خوشت نمی آد، ولی به کس دیگه ای احتیاج ندارم.

تا وقتی تو راضی و خوشحال باشی، چیز دیگه ای برای من اهمیت نداره. لازم نبود تا ایستگاه همراهم بیای.

البوس چمدانش را برمی دارد و به زحمت دور می شود.

اما خودم می خواستم همراهت بیام...

اما البوس رفته است. دریکو ملفوی باردای مرتب و موی دم اسبی که

دقیق و مرتب سرچایش قرار گرفته از میان جمعیت خارج می شود و کنار

هری می ایستد.

به کمکت نیاز دارم.

دریکو.

مثل اینکه قرار نیست این شایعه ها... درباره ی اصل ونسب پسر من

تموم بشن. بچه ها توی هاگوارتز اسکوریوس رو خیلی به خاطر این

قضیه اذیت می کنن... نمی شه وزارتخونه به بیانییه صادر کنه که کل

زمان برگردون ها توی نبرد سازمان اسرار هستی نابود شده ان؟

هری دریکو، بهتره بذاری این ماجرا خودش تموم بشه... بالاخره خسته می شن و می رن دنبال یه چیز دیگه.

دریکو ولی اسکوریوس خیلی ناراحته و... چند وقته که استوریا هم حالش چندان خوب نیست... فکر کنم بهتره بیشتر هوای پسرم رو داشته باشیم.

هری اگه جواب حرف مردم رو بدی، بیشتر پشت سرت حرف می زنن. شایعه ای اینکه ولد مورت یه بچه داشته سال هاست که سر زبون مردمه و اسکوریوس هم اولین بچه ای نیست که چنین تهمتی بهش زده ان. به نفع تو و همه ی ماست که پای وزارتخونه به این قضیه باز نشه. دریکو ناراحت می شود و اخم می کند. در همین حین، صحنه خالی می شود و ژو و البوس چمدان به دست و آماده ایستاده اند.

البوس وقتی قطار راه بیفته، دیگه مجبور نیستی باهام حرف بزنی.

رز می دونم. فقط باید جلوی مامان باباها تظاهر کنیم.

اسکوریوس با قدم های بلند و چمدانی بزرگ به صحنه می دود.

اسکوریوس (امیدوارانه) سلام رز.

رز (قاطعانه) خدا حافظ البوس.

(همچنان امیدوارانه) گمونم نظرش داره عوض می شه.

اسکوریوس

ناگهان در تالار بزرگ هستیم و پروفیسور مک گانگال که لبخندی بر لب دارد، در برابر تالار ایستاده است.

پروفیسور مک گانگال

افتخار دارم که جدیدترین عضو تیم کوئیدبیچ گریفیندور رو خدمتون معرفی کنم؛ مهاجم جدیدمون (متوجه می شود که نباید خودش را یکی از اعضای گروه گریفیندور در نظر بگیرد.) مهاجم عالی جدیدتون، رز گرنجر-ویزلی. تشویق رعد آسایی همه ی تالار را پر می کند. اسکوریوس هم همراه دیگران تشویق می کند.

البوس تو دیگه چرا تشویقش می کنی؟ ما از کوئیدبیچ بدمون می آد. تازه اون عضو تیم یه گروه دیگه ست.

اسکوریوس مثلاً دختردایی ته ها البوس.

البوس خب باشه. فکر کردی اگه من جای اون بودم، تشویقم می کرد؟

اسکوریپوس

به نظر من که دختر بی نظیره.

بچه‌ها دوباره دور البوس جمع می‌شوند و ناگهان کلاس معجونگری شروع می‌شود.

پالی چپمن

البوس پاتر بی مصرفه. وقتی از پله‌ها می‌آد بالا، حتی نقاشی‌ها هم روشن رو برمی‌گردونن.

البوس

البوس سرش را پایین می‌اندازد و مشغول درست کردن معجونش می‌شود. حالا باید... شاخ اسب دوشاخ رو اضافه کنیم؟ به نظر من که بهتره بچه‌ی ولد مورت ورفیقش رو به حال خودشون بذاریم. یه کمی هم خون سمندر...

کارل جنکینز

البوس

معجون با صدای بلندی منفجر می‌شود.

اسکوریپوس

خب ماده‌ی خنثی‌کننده چی بود؟ چی رو باید تغییر بدیم؟ همه چیزمون رو.

البوس

با این حرف، زمان باز هم پیش می‌رود... چشم‌های البوس گود می‌افتد و صورتش رنگ پریده‌تر می‌شود. با این حال هنوز هم پسر جذابی است، اما سعی می‌کند به روی خودش نیاورد.

ناگهان دوباره به سکوی نه و سه چهارم برمی‌گردد، همراه با پدرش... که هنوز هم سعی می‌کند پسرش (و خودش) را قانع کند که همه چیز مرتب است. یک سال دیگر هم به سنشان اضافه شده است.

هری

سال سوم خیلی سال مهمیه. این هم رضایت‌نامه‌ت برای اردوهای هاگزمید.

البوس

حالم از هاگزمید به هم می‌خوره.

هری

چطور می‌شه آدم از جایی که تا حالا ندیده حالش به هم بخوره؟

البوس

چون می‌دونم اونجا هم پر از بچه‌های هاگوارتزه.

البوس کاغذ را مچاله می‌کند.

هری

حالا یه بار امتحانش کن. می‌تونی بدون اینکه مامانت خبردار بشه، بری هرچی شیرینی دلت خواست از هانی‌دوک بخری... نه البوس، این کار رو نکن.

البوس

(با چوب جادویش نشانه می‌گیرد.) اینسند یو!

کاغذ مجاله شده شعله‌ور می‌شود و روی صحنه بالا می‌رود.

هری

عجب کار احمقانه‌ای!

البوس

می‌دونی چی خنده داره؟ اینکه اصلاً فکر نمی‌کردم بتونم آتشش بزوم.

تو این طلسم خیلی ضعیفم.

هری

بین ال... البوس، من و پروفیسور مک‌گانگال چندتا جغد برای هم

فرستادیم. می‌گفت خودت رو از بقیه‌ی بچه‌ها جدا می‌کنی، توی

کلاس‌ها حواست به درس نیست... تو که... تو...

البوس

خب می‌گی چی کار کنم؟ با جادو خودم رو محبوب کنم؟ خودم رو

توی یه گروه دیگه ظاهر کنم؟ با درگون‌سازی خودم رو به دانش‌آموز

بهتری تبدیل کنم؟ اصلاً چرا خودت با یه طلسم به هرچی که دلت

می‌خواد تبدیل نمی‌کنی؟ این جوروری برای جفتمون بهتره. من باید

برم. قطارم الان راه می‌افته. باید دوستم رو پیدا کنم.

البوس به طرف اسکوریپوس می‌دود که روی چمدانش نشسته است و

اصلاً متوجه دنیای اطرافش نیست.

(با خوشحالی) اسکوریپوس... (با نگرانی) اسکوریپوس... خوبی؟

اسکوریپوس چیزی نمی‌گوید. البوس سعی می‌کند از چشم‌های دوستش

بفهمد چه اتفاقی افتاده است.

واسه مامانت ناراحتی؟ حالش بدتر شده؟

دیگه بدتر از این نمی‌شه.

اسکوریپوس

البوس کنار اسکوریپوس می‌نشیند.

البوس

فکر می‌کردم یه جغد برام بفرستی...

اسکوریپوس

نمی‌دونستم چی بگم.

البوس

حالا من نمی‌دونم چی باید بگم...

اسکوریپوس

هیچی نگو.

البوس

کاری از دستم برمی‌آد؟

اسکوریپوس

بیا مراسم خاک سپاری.

البوس

اسکورپیوس

کلاه گروه بندی:

حتماً.

و دوست خوبم بمون.

دوباره کلاه گروه بندی وسط صحنه قرار گرفته است و به تالار بزرگ برگشته ایم.

حس می کنم می ترسی

یا نگرانی زیاد

می ترسی که چه اسمی

از دهنم درمی آد

گریفیندور؟ هافلپاف؟

می ترسی من می دونم!

اسلیدرین؟ اینم نیست؟

ریون کلا؟ نه جونم!

پس نگرانش نباش

اینکه کجا می شینی

چون آخرش مهمه

که خنده رو می بینی

لیلی پاتر. گریفیندور!

هورا!

لیلی

البوس

اسکورپیوس

البوس

عالی شد.

واقعاً خیال کرده بودی می آد اینجا؟ جای پاترها توی اسلیدرین نیست.

جای این یکی هست.

البوس سعی می کند خودش را در پس زمینه پنهان کند. باقی بچه ها

می خندند و البوس نگاهشان می کند.

انتخاب من نبود، می فهمین؟ من انتخاب نکردم که پسر اون باشم.